

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

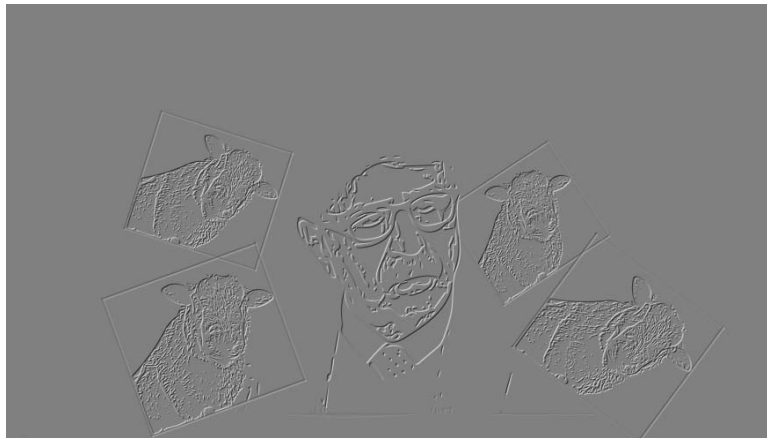
Political

سیاسی

علی پورصفر (کامران)

۰۴ جولای ۲۰۲۲

## تاریخ ما و تاریخ آنها پاسخی به توهم‌های بیرون از تاریخ علی کشتگر



یادداشت آقای کشتگر، خالی از هر فکر و نظریه امروزی است و کمترین نشانه‌ای از تفکر تنوریک پسندیده و مورد پسند افکار عمومی در آن دیده نمی‌شود. این یادداشت درست خلاف توقعات میلیون‌ها انسان رنجور و رنجیده‌ای نوشته شده که در آغاز همه‌گیری کرونا و به دنبال حادثه قتل جورج فلویید در ۲۵ مه ۲۰۲۰ و اعتراضات مربوط به آن، تمام جهان امپریالیستی را به لرزه در آورده بودند.

یادداشت کشتگر را نباید جدی گرفت چرا که اصلاً جدی نیست. این نوشته تکرار خالی از ظرافت رویه برخی نکته‌سنجی‌های صوری و نظریه‌پردازی‌های انتزاعی کسانی است که در دو قرن گذشته تنها از بابت ستیزه با سوسیالیسم و خصومت با اندیشه‌های آباء سوسیالیسم – مارکس و انگلس و لنین – شهرتی یافته و اعتباری به هم رسانیده اند.

### درآمد

ماه گذشته یادداشتی از آقای علی کشتگر با نام «ضد امپریالیسم در خدمت دیکتاتوری» در فضای مجازی منتشر شد که فقط تارکان اولی را خوش آمد و تنها همانان بودند که از اهمیت و اعتبار نظرات او در این یادداشت، گفتند و نوشتند و سرودند. می‌دانید چرا؟ زیرا که مخدومان آقای کشتگر قرن‌ها پیش‌تر از او چنین تصوراتی را که در طول تاریخ متورم

شده است، به صورت آموزه‌های اولیه‌ی خادمان خود در آورده بودند و لحظه‌ای در بازتولید آنها توقف نکردند. اما امروزه نمی‌توانند در برابر امواج سیل‌آسای اعتراض توده‌های مردم به خود و آموزه‌هایی که موجد چنین اعتراضاتی شده، همچون گذشته‌های دور، در پیش‌نمای ستایش از اوضاعی قرار گیرند که نفرت‌بار شده است. خادمان اربابان، بیش‌تر به هر انگیزه‌ای -از جمله خوش‌خدمتی و برخورداری‌های ناچیز از ثروتی که به اربابان‌شان منتقل می‌کردند - دم به دم بر تورم این آموزه‌های ساختگی افزودند و گروه‌های بسیار بزرگی از توده‌های مردم را قانع کردند که طریق نجات‌شان فقط همین است که اربابان و خادمان‌شان می‌گویند. تحولات بزرگی که در جامعه‌ی بشری پیش آمد، به تدریج مجاری دیگری ترتیب داد و دلالت‌های نوینی فراهم نمود که هرچند هنوز غلبه ندارد، اما همچون سپهری روشن در برابر چشم جهانیان، پهنا گرفته و می‌گیرد. انتشار تدریجی آموزه‌های راستین انسانی که خود بخشی از آن دلالت‌های نوین بودند - یعنی دموکراتیسم انقلابی و سوسیالیسم کارگری - آموزه‌های شبه اجتماعی متعلق به امپریالیسم را به راه زوال انداخت. در چنین احوالی دیگر نمی‌توان با استعانت از کسانی که نام و نشان‌شان را از همراهی با اربابان به‌دست آورده بودند، مردمی را که در شاهراه آگاهی قرار گرفته‌اند، به موافقت با اربابان کشانید. این وظیفه را باید دیگران انجام دهند. برخی از این دیگران، می‌توانند از کسانی باشند که در لایه‌های خاطرات و رؤیاهای گروه‌هایی از مردم «بر خود» و فعالان سابق، هنوز حضوری دارند و یحتمل که بتوانند بر این زمینه دوباره قرار گیرند و دلیل راه شوند. این که فقط تارکان اولی و خارج‌شدگان از مقدرات شامله‌ی انسانی در ستایش نظرات کشتگر نوشتند، انعکاسی از همین ناتوانی مزمن و بیماری درمان‌ناپذیر نظام اربابی در اقتصاد جهانی امروز است.

یادداشت آقای کشتگر، خالی از هر فکر و نظریه‌ی امروزی است و کمترین نشانه‌ای از تفکر تئوریک پسندیده و مورد پسند افکار عمومی در آن دیده نمی‌شود. این یادداشت درست خلاف توقعات میلیون‌ها انسان رنجور و رنجیده‌ای نوشته شده که در آغاز همه‌گیری کرونا و به‌دنبال حادثه‌ی قتل جورج فلویید در ۲۵ مه ۲۰۲۰ و اعتراضات مربوط به آن، تمام جهان امپریالیستی را به لرزه در آورده بودند. این یادداشت نمی‌توانست در آن ایام منتشر شود زیرا که امواج مخالفت با امپریالیسم، سزای مناسبی را نصیب تجاسر نویسنده‌ی چنین یادداشتی می‌کرد. کشتگر و آن همخوان دیگرش که سال گذشته پیش از وقوع اعتراضات ساخته شده‌ی دولت امریکا علیه کوبا در هاوانا، یادداشتی در ستایش آن اعتراض صورت نگرفته و در حمایت از آن منتشر کرده بود، نه برای افکار عمومی جهان -که به قول معروف تره هم برایشان خرد نمی‌کند- بلکه برای ترغیب بخشی از ایرانیان به موافقت با فریبائی‌ها و ریاکاری‌ها امپریالیسم علیه همه‌ی نیروهائی بوده است که دشمن به شمار می‌آیند. اینان در اوضاعی قلم‌های خود را تکانیدند که امواج ستیزه با اقتدار امپریالیسم به‌ویژه در مراکز کانونی آن، فعلاً و موقتاً فروکش کرده است. اگر کشتگر برای کاستن از زوالی که دامنگیر ترفندهای امریکا و نوجه‌هایش در داستان اوکراین شده، خطاب به ایرانیانی که به‌تازگی‌هایشان از تقلب امپریالیسم در این داستان رو به زوال نهاده، آنان را به دوام آوردن در آن جنبه دعوت می‌کند، همخوان او نیز بر آن بود که دروغ‌گوئی‌ها و شیدادی‌های دولت امریکا را علیه توفیقات کوبا در مبارزه با کوید ۱۹، تقویت و تکمیل کند و به اندازه خود، مغل انعکاس آن توفیقات در فاهمه بشری - و از نظر او - در افکار عمومی ایرانیان شود. همانگونه که صدای ناقوس این شمار اعتراضات خیالی، در بی‌اعتنایی مردم کوبا به صدای ناقوس او فروخفت، این هیزم‌کش نحیف گلخن از کار افتاده نیز جز ریختن خاکستر سرد گلخن بر سر و روی خود، نصیب دیگری نیافته است.

یادداشت کشتگر را نباید جدی گرفت چرا که اصلاً جدی نیست. این نوشته تکرار خالی از ظرافت رویه‌ی برخی نکته‌سنجی‌های صوری و نظریه‌پردازی‌های انتزاعی کسانی است که در دو قرن گذشته تنها از بابت ستیزه با سوسیالیسم و خصومت با اندیشه‌های آباء سوسیالیسم - مارکس و انگلس و لنین - شهرتی یافته و اعتباری به هم رسانیده اند.

کشتگر و همخوانانش حتی در قواره شاگردان بی‌نام و نشان این کسان نیز قرار ندارند تا لازم شود که با نسبت دادن یادداشت‌های آنان به آراء نظریه‌پردازان مفروض، نقدی فراخور واقعیت حال‌شان نثارشان کرد. اینان را نمی‌توان توالی صاحب‌نظرانی همچون ادموند بُرک و آلکسی دوتوکویل و جان اکتون و کارل ریموند پوپر دانست. اینان، نه شاگردان که بالانچی پهلوان‌های کسانی همچون هانا آرنست و کارل آگوست ویتفولگ و آیزایا برلین هستند. یعنی مقلدان مضحک کسانی که خود حتی کوچک‌ابدالان آن صاحب‌نظران نیز نبودند.

اگر آراء ادموند برک و دو توکویل در نظریات هانا آرنست به انزجار از هرگونه تمهید سیاسی برای حل و فصل مسائل اجتماعی تنزل می‌کند، آراء آرنست در نقیضه تقلیدی آقای کشتگر از او به ابطال مقولاتی همچون استقلال، وابستگی، خودکفائی، امپریالیسم و سلطه کشیده می‌شود.

اگر آراء لرد اکتون - این مؤرخ بزرگ لیبرال - در انتقاد از لیبرالیسم بورژوائی در آراء پوپر به هم‌نوائی او با صمیمیت‌های مارکس در انتقاداتش از سرمایه‌داری لجام‌گسیخته می‌رسد، اما آراء پوپر در نظریات ویتوفولگ به یگانگی تبار اندیشه‌های مارکس با استبداد مطلقه شرقی می‌کشد و پیروان مارکس نیز در یادداشت آقای کشتگر در زمره بدترین قدرت‌های امپریالیستی و مهاجم‌ترین و خطرناک‌ترین آنها و یکی از خطرناک‌ترین رژیم‌های کنونی جهان به حساب می‌آیند. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا .

در یادداشت آقای کشتگر، این زبان دولت امریکاست که از ستیزه با دولت‌های چین و روسیه و ایران و کوریای شمالی و کوبا و نیکاراگوا و ونزوئلا می‌گوید. این یادداشت تنها برای این تنظیم شده که خصومت درمان‌ناپذیر دولت امریکا نسبت به هر چه توسعه و پیشرفت مستقل خودبنیاد و هر استقلال‌طلب مخالف سیطره و هژمونی امپریالیسم و به‌ویژه امپریالیسم امریکا را بازگوید. این یادداشت جز برای تأیید سیاست‌های امریکا علیه هر دولتی که آن را نمی‌پسندد و تأکید بر آنها نیست. چرا که اگر جز این می‌بود، پیوندانیدن جنگ اوکراین و نقش روسیه در آن به جایگاه بین‌المللی چین، بی‌معنی می‌شد.

این یادداشت نوشته شده تا زبان دولت امریکا علیه چین و روسیه که به لکنت افتاده، تقویت شود. این یادداشت، از مخاطبان ایرانی خود می‌خواهد که ناکامی‌های دولت امریکا را در کاستن از سرعت پیشروی‌های عمومی چین و روسیه، نه بدانگونه که هست بلکه گونه‌ای مخوف از تصاعد امپریالیسم در هیأت چینی و روسی و تشدید عقب‌ماندگی در هیأت همکاری کشورهای دیگر - و از جمله ایران - با آن دولت‌ها و غلبه هرچه بیشتر ارتجاع و استبداد سنگین‌تر از طریق مناسبات سیاسی و اجتماعی با همانان ببینند.

هدف یادداشت آقای کشتگر، محکومیت جنگ روسیه با اوکراین نیست، بلکه تقبیح هر کوشش و کاری است که با نگاه به تجارب دولت‌های چین و روسیه و دولت‌های همراه و همفکر آنها و با استعانت آگاهانه از آنها و به‌دور از تحمیلات اضطراری و به‌طرزی خودبنیاد برای توسعه و پیشرفت و حفظ استقلال صورت می‌گیرد. او در این باره، هرچه که بگوئیم به کار برده است و چنان افراطی در این باره دارد که آدمی به یاد داستان آن جوان نادانی می‌افتد که در اجرای توصیه‌های پدرش که گفته بود، به هر مجلسی که وارد می‌شوی، در بالاها بنشین و حرف‌های بزرگ بزرگ بزن، چون به مجلسی وارد می‌شد، بر روی تاقچه می‌نشست و از کرگدن و فیل و شتر و زرافه سخن می‌گفت .

چند موضوع شناخته شده به عنوان محورهای یادداشت آقای کشتگر

۱. تعریف موازنه کنونی جهان بر پایه برتری امریکا و اولویت مطالبات آن و پیروی از توقعات آن دولت.
۲. سرمایه‌داری خلاف تصورات مارکس و لنین، نه فقط ساقط نشده است بلکه صدها و شاید هزاران بار بیشتر از گذشته رشد و جهش داشته است .

۳. جهانی شدن سرمایه و رواج رقابت‌های اقتصادی کشورها در مقیاس بازار جهانی و فرصت‌های آن برای حرکت و انتقال مداوم سرمایه و تکنولوژی به هرکجای جهان که امنیت و سود سرمایه بیشتر فراهم شده است.
۴. زوال دسته‌های از مفاهیم سیاسی اجتماعی ملی و بین‌المللی که تا امروز ارکان تضمین ترقی و پیشرفت‌های عمومی بوده‌اند بر اثر رشد و پیشرفت علمی و اجتماعی. فشار این تحولات پیروان این مفاهیم را به فسیل تبدیل کرده و می‌کند.
۵. بقای دائمی و همیشگی سرمایه‌داری و تقویت این قاعده با ترقیات و پیشرفت‌های علمی و فنی.
۶. تکثیر امپریالیسم و افزایش تعداد کشورها و دولت‌های امپریالیستی.
۷. تضمین پیشرفت و ترقی عمومی از طریق همکاری با امپریالیسم سرمایه‌داری.
۸. همکاری و موافقت همه دموکراسی‌های جهان با قدرت‌های بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری و تضمین منافع ملی خود از طریق همکاری با آنها.
۹. تأثیرات روابط متقابل با قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری در ایجاد و تقویت روابط بالنسبه سالم و مدنی و دموکراتیک میان حکومت‌ها با اتباعشان.
۱۰. تعیین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (مراد ایشان نمی‌تواند بجز از کشورهای امریکا و انگلستان و فرانسه و المان و سایر اعضای ناتو و اتحادیه اروپائی باشد) به عنوان کانون‌های مبارزه با زیاده‌خواهی سرمایه و گرایش‌های امپریالیستی به سبب استقلال دستگاه قضائی و قدرت جامعه مدنی و حضور قدرتمند دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و قدرت و نفوذ سندیکاها و اتحادیه‌ها در آنها. این نهادها می‌توانند با زیاده‌خواهی‌های سرمایه و نابرابری‌ها که مدام باز تولید می‌شوند، مبارزه کنند.
۱۱. تمامی دولت‌های ضدامپریالیست جهان، همگی عوام‌فریب و دیکتاتور و مستبد و توتالیتر و همگی دشمن دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک و مخالفان حقوق بشر هستند. دولت‌های ضدامپریالیست و سیاست‌هایشان همگی بی‌اعتبار است و موجب تشدید عقب‌ماندگی کشورها و دولت‌های ضدامپریالیست می‌شوند.
۱۲. تعیین چین توتالیتر به مثابه بدترین قدرت امپریالیستی و مهاجم‌ترین و خطرناک‌ترین آنها و یکی از خطرناک‌ترین رژیم‌های کنونی جهان در قیاس با امپریالیست‌های پیشین و نقش آن در استمرار حکومت‌های ارتجاعی و استبدادی و توتالیتر.
۱۳. تعیین دولت روسیه به عنوان دومین دولت بسیار خطرناک برای جهان و بشریت زیرا که او نیز همانند چین با دموکراسی و حقوق بشر دشمنی دارد.
۱۴. قرار دادن کشورهائی چون کوبا، نیکاراگوا، ایران، ونزوئلا و کوریای شمالی در ضمن بدترین دشمنان دموکراسی و حقوق بشر.
۱۵. تعیین خصومت‌های دولت‌های چین و روسیه با دموکراسی به عنوان تضاد عمده آشتی‌ناپذیر کنونی جهان .
- از مباحث دیگر این یادداشت که اغلب پیش‌پاافتاده و اشاره به مصادیق باورهای نویسنده است، همچون پیشرفت یا عقب‌ماندگی و یا گذار تدریجی برخی دولت‌ها به دموکراسی و یا ستایش نابخردانه نویسنده از دولت کوریای جنوبی و دموکراسی جاری در این کشور با آزادی احزاب چپ و راست در آن (در این کشور حزب کمونیست و احزاب کارگری ممنوع است. آقای کشتگر گویا معنای احزاب چپ را نمی‌داند) و یا اشاره یادداشت به کشورهای سابقاً امپریالیستی اسپانیا و پرتغال (یعنی این که در گذشته‌ای که معلوم نیست این دو کشور امپریالیست بوده‌اند) و همچنین از پرداختن به تصاویر دلخواه او از برخی کشورها که به زعم ایشان از برزخ استبداد و دیکتاتوری و عقب‌ماندگی بیرون آمده‌اند، خودداری می‌کنم زیرا که همه این مباحث در محورهای مفروض قرار گرفته‌اند. البته صاحب این قلم قصد ندارد که

درباره این محورها بحثهای مفصلی داشته باشد، زیرا فعالان اجتماعی بروشنی و بخوبی از نادرستی‌های یکایک مطالب محوری این یادداشت آگاه‌اند. در این صورت، بحث مفصل درباره آنها بیشتر به تحصیل حاصل شبیه است.

محور اول: اولویت مطالبات امریکا به دلیل برتری آن در موازنه کنونی جهان

آقای کشتگر در کل یادداشت خود هیچ اشاره‌ای به این محور ندارد، اما در لابلای مطالب نوشته خود و به‌ویژه در سطور پایانی، آنجا که کمونیست‌ها و چپ‌های شیفته شعارهای ضدامریکائی برخی دیکتاتورها را مزدوران نظام‌های خودکامه نوشته‌اند، دست خود را باز می‌کند و معلوم می‌دارد که همه کوشش او، معطوف بیرون کشیدن دولت امریکا از زیر ضرب مخالفان امپریالیسم است و تمام آسمان ریسمان‌هایی که در یادداشت خود بافته برای این است که امریکا را کانون دموکراسی و نظام قضائی و سیاسی آن را حامی دموکراسی و دولت امریکا را مشوق استقرار دموکراسی در برخی کشورهای سابقاً تحت سلطه خود بشناساند.

هیچکدام از فعالان سیاسی اجتماعی ترقی‌خواه ایران و جهان در این حقیقت که امپریالیسم امریکا بزرگترین قدرت جهان سرمایه‌داری و تنها امپریالیست حاکم بر این جهان است، تردیدی ندارند (همانگونه که خود کشتگر در هژمونی اقتصادی سیاسی نظامی امریکا تردیدی ندارد) اما چرا ایشان از اشاره به این واقعیت خودداری می‌کنند؟ آیا غیر از اختفای مقصود، می‌تواند منظور دیگری داشته باشد؟ کشتگر می‌داند که با هرگونه همراهی بی‌پرده با امریکا، خصومت میلیون‌ها میلیون آدمی را به جان خود خواهد خرید، پس نام او را در لابلای اسامی سایر کانون‌های امپریالیستی پنهان می‌کند تا خود را نه پیرو امریکا و توقعات آن، بلکه مدافع نظام دموکراتیک موجود در جهان امپریالیستی بشناساند.

محور دوم: رشد و جهش سرمایه‌داری و نه افول آن

مدعای ایشان درباره رشد و جهش صدها و بلکه هزاران برابری سرمایه‌داری، بیشتر یادآور کنش آن شیادی است که عوام مخاطب خود را با نشان دادن عکس مار و مقایسه آن با اسم مار علیه رقیب دانش‌آموخته خود برانگیخته بود. ایشان حتی از نتایج آخرین تحقیقات تاریخ اقتصادی جهان بی‌خبر است و حتی از پیکنی نخوانده است که سرمایه بیش از اندازه، قاتل بازده خود سرمایه است و از او - همچنین از پل سوئیزی - نخوانده است که هرگاه سرمایه انباشته شده به چنان میزانی برسد که اگر حتی بخشی از آن رها شود، موجب بحران اضافه تولید و تورم و سپس توقف رشد و قهقرا می‌گردد که در این صورت مکانیسم‌های قبلی کنترل بازار سرمایه (کسادی‌های همگانی ادواری و سقوط بازار اوراق بهادار و...) قادر به تحمل چنین فشارهایی نیست و خواهد شکست.

آقای کشتگر گویا معنی شکستن این مکانیسم‌ها را نمی‌داند و از قرار گویا به همین علت است که افول هژمونی امریکا را نمی‌بیند. او نمی‌بیند و یا نمی‌خواهد ببیند که پایه‌های تکرار شکستن‌ها و عقب‌نشینی‌ها و افزایش ناتوانی مکانیسم‌های سابق کنترل بازار سرمایه، که ریشه همه بحران‌های بزرگ سرمایه‌داری جهانی در نیم قرن گذشته بوده است، سیادت امریکا بر سرمایه و اقتصاد جهان رو به کاهش نهاده و این افول روز به روز بیشتر نیز شده است و اگر قرار شود که این هژمونی دیگر نتواند ضامن و نگهدارنده قطعه کاغذ رنگی موسوم به دلار باشد، خدا می‌داند که چه جهانی برای امریکا و توالی آن ساخته خواهد شد. سقوط اشیاء منحصر به افتادن بر روی زمین نیست، از کارافتادگی نیز خود به معنی سقوط است و امریکا به این مصیبت علاج‌ناپذیر دچار شده و آقای کشتگر می‌کوشد که این سرنوشت را از چشم بینندگانش بپوشاند.

محور سوم: امنیت و سود و شکوفایی بیشتر سرمایه حاصل جهانی شدن

بهراستی کیست که از پیامدهای وخیم جهانی‌سازی امپریالیستی برای کانون‌های اصلی امپریالیسم بی‌خبر باشد. یعنی برگزیت و بوریس جانسون و دونالد ترامپ و ژان ماری لوپن و دزدیدن قراردادهای تسلیحاتی از شریکان و

صنعت‌زدائی از بزرگترین کشورهای امپریالیستی و تبدیل اقتصاد به قمارخانه و افزایش حیرت‌انگیز هزینه‌های نظامی و...، تصادفاتی بیش نیستند؟ ترتیبات این طرز جهانی‌سازی در قلب کانون‌های اصلی اقتصاد امپریالیسم امریکا تلاطم آفریده و خیزاب‌های بلاخیز به بارآورده است، اما همانانی که در معرض چنین سیلاب‌هایی افتاده‌اند، خود را در پس پشت صورتک‌های خندانی پنهان کرده‌اند که آقای کشتگر یکی از آنهاست.

سردمداران امپریالیسم در کار آن هستند که محور تندآب تغییر و تحولات کنونی جهان را تغییر دهند و اصابت‌گاه این تندآب را از خود به چین و روسیه و همه طرفداران جهان چند قطبی تغییر دهند و چگونه؟ با تغییر چرخه اساسی اقتصاد صنعتی و تجاری چین و آماجگاه‌های عمومی و بین‌المللی آن و قطع مناسبات استراتژیک میان دولت‌های چین و روسیه به مثابه موتور محرک این جبهه و مناسبات میان بقیه جهان با این دو قدرت بزرگ.

محور چهارم: زوال مفاهیم استقلال، خودکفایی، توسعه خودبنیاد و پیشرفت ملی

آقای کشتگر چنان از زوال مفاهیم جانبخشی همچون استقلال و خودکفایی و توسعه خود بنیاد و پیشرفت ملی می‌گوید و چنان پای‌بندی به آنها را – البته به طرز سابق – بد آیند می‌داند که جز فسیل‌شدگی، سرانجامی برای پیروان‌شان نمی‌بیند. ایشان از طرز نوین کاربرد این مفاهیم، صورتی به‌دست نمی‌دهند و تنها به شیوه عمل رایج در جهان کنونی و برنامه‌های اقتصادی جاری در جهان سرمایه‌داری، و به‌ویژه جلب سرمایه و فناوری اشاراتی دارند و همین شیوه به همراه اجرای دموکراسی را طرز اساسی لازم برای حفظ استقلال در جهان امروزی تعبیر می‌کنند.

به فرض که چنین باشد، مگر دولت ونزوئلا، کاری غیر از این انجام می‌دهد؟ پس چرا دولت امریکا چنان از آن بیزار است که همچون پدرخوانده‌ای وقیح و حریص، بی‌اعتنا به همه هنجارهای ملی و بین‌المللی برای دولت و ملت ونزوئلا، رئیس‌جمهور می‌تراشد (داستان گوايدوی بینوا هنوز داغ است).

مگر دولت نیکاراگوا رفتاری غیر از این دارد؟ پس چرا دولت امریکا چنان مخالف اوست که دمی از فکر براندازی دولت سان‌دینیست غافل نیست؟

مگر دولت دیلما روسف در برزیل و دولت مورالس در بولیوی غیر از این بودند؟ پس چرا دولت امریکا محرک کودتاهای پارلمانی علیه آنان شد؟

امریکا از کوبا و جمهوری دموکراتیک کره چه طلبی دارد که برای دریافت آن، خواهان تغییر نظام‌های حکومتی‌شان است؟

امریکا از ایران چه می‌خواهد که در تمام ۴۳ سالی که از پیروزی انقلاب ایران می‌گذرد، حتی روزی را بدون آزارگری و انواع توطئه‌ها علیه مردم و حکومت ایران نگذرانیده است؟ گویا این مردم ایران بودند که کودتای ۲۸ مرداد را علیه دولت امریکا ترتیب داده بودند.

مگر مردم یمن چه کرده‌اند که باید به‌دست عربستان و امارات و امریکا سلاخی شوند؟

مگر مردمان عراق و افغانستان چه کرده بودند که از همه لحاظ به قهقرا افتاده‌اند؟

آیا خلق فلسطین در زمره جهانیان نیست که جناب کشتگر حتی نام‌شان را نیز بر قلم جاری نکرده است؟ یعنی خلق فلسطین که می‌خواهد در قلمرو ملی‌اش، حکومت خود را برپا دارد، به‌دنبال آن است که خود را فسیل کند؟

من از وجوه اساسی تخلف آقای کشتگر و امثال او از دلالت‌های تاریخی سخنی نمی‌گویم، چرا که فرضیات ایشان خارج از چنین قواره‌هایی است. اگر کشتگر از مجموع عملیات دولت‌های بزرگ امپریالیستی، به‌طور عمده اعتدال و انصاف را درمی‌یابد، بر او حرجی نیست زیرا همانطور که در سطور پیشین گفته شد او یادداشت خود را در توالی مصالح امپریالیسم امریکا نوشته است، اما دولتمردان طراز اول سیاسی و نظامی امریکا به خوبی از تکالیف حقیقی خود و

دولت‌شان با خبرند. از همین روست که ژنرال معروف امریکائی دوگلاس مک‌آرتور در جلسه سؤال جواب با سناتورهای با صراحت اعلام داشت که برای تسلط بر آینده و پیش‌بینی حوادث احتمالی: هیچ راهی بجز فعالیت‌های جاسوسی برای این پیش‌بینی وجود ندارد و این راه هم موقعی به مقصود خواهد رسید که بتوانیم مقامات برجسته خصم را به خیانت به کشور خود وادار سازیم. (بهار، میراث خوار استعمار، ص ۹۳)

و جورج کنان که افتخار معماری جنگ سرد با اوست، باورداشت: «... ما ۵۰ درصد ثروت جهان را در اختیار داریم، ولی تنها ۶/۳ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهیم... وظیفه اصلی ما در دوره آینده طراحی نوعی از روابط است که باعث شود ما این موقعیت نابرابر را حفظ کنیم... برای انجام این کار ما موظفیم از هر نوع رویاپردازی و پیروی از عواطف بهره‌بریم... روزی که ما مستقیماً به زبان قدرت صحبت کنیم، دیر نیست»

و در تعیین وظایف سفیران دولت امریکا در امریکای لاتین می‌گوید: «آنها برای حفظ منابع مواد خام ما مأموریت یافته‌اند. متعلقاتی که هرکجا قرار گرفته باشد ما می‌بایست اساس خویش را با حق دسترسی به آنها محفوظ نگهداریم. حتی اگر ضرورتی داشته باشد، با اشغال آن سرزمین‌ها» (چامسکی، تلاش امریکا برای حاکمیت...، ص ۹۰)

وخامت احوال مردم برخی از نزدیک‌ترین کشورهای دوست امریکا، نظیر برزیل تا دوران ریاست جمهوری لولا داسیلوا در ده‌ها کتاب، که به زبان فارسی نیز ترجمه شده‌اند، نشان داده شده است، اما من در این مقاله بیشتر از کسانی نقل می‌کنم که دستگاه فکری متبوع‌شان - یعنی کلیسای کاتولیک - تمام قد در خدمت امپریالیسم قرار داشته است. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۸ بالغ بر ۳۵۰ نفر از کشیشان برزیل در قطعنامه‌ای اعلام کردند که: «... با تمام هیاهویی که درباره توسعه می‌شود، همگان خوب آگاه‌اند که اکثریت مردم بیش از پیش عقب مانده هستند در حالی که گروهی از مردم ممتاز میوه توسعه را می‌چینند و بر پشت بقیه سوارند. (گیربرانت، کلیسای انقلابی، ص ۱۷۹ - ۱۸۲)

کشیش کامبلین مشاور هلدنر کامارا، اسقف اعظم شهر رسیف نیز در همان سال اعلام داشت: «در امریکای لاتین، کشور واقعاً در حال توسعه وجود ندارد اما فقط کشورهای وجود دارند که در آنها قشرهایی از مردم در جریان توسعه شرکت دارند». (همان، ص ۲۶۷)

بار دیگر در همان سال بالغ بر ۹۲۰ نفر از کشیشان امریکای لاتین در نامه‌ای برای دومین کنفرانس اسقف‌های امریکای لاتین در شهر مدلین کلمبیا، هشدار داده بودند که نظام حاکم بر قاره امریکای لاتین: «نظامی ظالمانه است که به عمد حفظ می‌شود... نظامی بر پایه سود به عنوان محرک اصلی پیشرفت اقتصادی و رقابت به عنوان قانون عالی اقتصاد و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به عنوان یک حق مطلق... این نظام است که راه را برای امپریالیسم بین‌المللی پول باز می‌کند که آشکار و نهان در کشورهای ما پیشروی می‌کند و مانع هرگونه توسعه واقعی می‌گردد. (همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۶)

اگر این اعترافات و اعتراضات به دوره‌ای پیش‌تر از نیم قرن اخیر تعلق دارد - مبداء مورد نظر آقای کشتگر برای تعیین انسان‌گرایی نوین امپریالیسم - پس اوضاع زننده و تلخ کشورهای امریکای لاتین - به استثنای سه چهار کشور - که همچنان در بدترین اوضاع و احوال ممکنه بسر می‌برند، متعلق به چه بازه زمانی است و چه تعبیری دارد و آقای کشتگر در این موارد چه می‌گوید؟

از این‌ها گذشته اگر از هر فعال اقتصادی در جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی پرسیده شود که انباشت دلخواه سرمایه به چه ترتیبی است، پاسخ این است که ارزان بخری و گران بفروشی و خرید و فروش را هرچه بیشتر متمرکز و انحصاری کنی. در کجای این قاعده، جایی برای اعتدال و رعایت عدالت در مبادله و تجارت وجود دارد تا بتوان با توسل بدان‌ها، پیشرفت عمومی را میسر نمود؟

کدامیک از انحصارات شناخته شده جهان کنونی قواعد عدالت در اقتصاد و تجارت را رعایت کرده‌اند تا توقع داشته باشیم که تصاویر آقای کشتگر از روابط متقابل اقتصادی و بازرگانی ملت‌های جهان می‌توانند آفریننده همان وضعی باشند که نویسنده وعده داده است؟ آقای کشتگر، مبدا حرکت کنونی جهان امپریالیستی را در نیم قرن پیش قرار داده است. پس برای اینکه ببینیم انحصارات بزرگ امپریالیستی که طبق باور آقای کشتگر، می‌توانستند شریکان منصف کشورهای ناپیشرفته باشند، در این ۵۰ سال با مردم و اقتصاد آن کشورها چه کردند، یک مراجعه ساده به کتاب‌های «بیست کشور امریکای لاتین» نوشته مارسل نیدرگانگ؛ «شوگ درمانی» نوشته نائومی کلاین؛ «تب تند امریکای لاتین» نوشته آرتور دوسلاوسکی؛ «ضد سرمایه‌داری» نوشته اما بیچام و جان چارلتون؛ «جنبش‌های کنونی امریکای لاتین» نوشته بهرام قدیمی و فلیسیاس ترویه» و «آفریقای جنوبی» نوشته روت فرست و دیگران (با ترجمه علی کشتگر) کفایت می‌کند.

آقای کشتگر که خود مترجم کتاب ارزنده آفریقای جنوبی است، یادشان رفته که در ترجمه کتاب آورده‌اند:

...شکی نیست که سرمایه‌گذاری در آپارتاید و پیوندهای اقتصادی با آفریقای جنوبی برای سرمایه‌داران بریتانیا سودی کلان در بر دارد. همین پیوندهای نزدیک اقتصادی بود که در سراسر دهه ۱۹۶۰ بریتانیا را به عقیم گذاشتن تصمیمات سازمان ملل که برای مبارزه با آپارتاید گرفته می‌شد، واداشت... قدرتهای بزرگ جهان غرب هرگز نگذاشته‌اند فشاری واقعی از جانب سازمان ملل بر حکومت آفریقای جنوبی وارد شود. زیرا آنها به خوبی می‌دانند که از میان رفتن اقلیت سفید و روی کار آمدن حکومت اکثریت، هر چند منطقی است اما کمتر به سود سرمایه‌های خصوصی و استراتژی غرب تمام خواهد شد. بدون تردید بریتانیا و بقیه جهان غرب از آپارتاید سود می‌برند... درگیری بریتانیا و بقیه جهان غرب در سیاست‌ها و گرایش‌های اقتصادی آپارتاید چنان عمیق و ریشه‌دار است که هرگونه کوششی برای اصلاح روابط تجاری غرب و آفریقای جنوبی را با شکست روبرو خواهد کرد. در واقع این درگیری تجاری سراسر بر فساد استوار است و اصلاحات جزئی دردی را دوا نخواهد کرد (ص ۲۸۲ - ۲۸۳).

تمام جهان امپریالیستی تا زمانی که ناگزیر نشود، بهترین وعده‌هایش، تعویق به امر محال است، اما آقای کشتگر در کمتر از ۱۰ سال پس از ترجمه و انتشار این کتاب، چونان اردکی که با یک تکان، همه قطرات آب زیر و روی پره‌های خود را به زمین می‌ریزد، با یک پرواز به غرب، همه دانشی را که از غرب داشت به زمین ریخت و منادی انصاف‌گرایی و عدالت‌پذیری امپریالیسم شد. هر چند فروپاشی انسان‌ها دل‌آزار است اما می‌توان از سقوط علی کشتگر گذشت زیرا به قول معروف: سر خم می‌سلامت شکند اگر سبویی.

تصور آقای کشتگر از تطور اجتماعی و اقتصادی به‌دور از تحولات سیاسی ضروری، کاریکاتوری از تلقی‌ات انتر ناسیونال دوم و به‌ویژه مخالفان مارکس و انگلس و لنین در آن نهاد درباره انتقال خودبه‌خودی جامعه صنعتی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم است. اگر تطور مورد نظر انترناسیونال دوم صورت گرفته است، پس کاریکاتور آن نیز صورت خواهد گرفت. به قول معروف: بزک نمیر بهار میاد، خریزه با خیار میاد.

به تقریب همه دشمنان سوسیالیسم علمی و انقلابی از آغاز با چنین خیالی سخن می‌گویند و تا پایان نیز می‌کوشند مردم را با همین داستان خیالی قانع کنند که مطمئن باشید؛ احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه و کارگر و محافظه‌کار و سوسیال دموکرات و سبز و لیبرال دموکرات، مشترکاً ما را به عدالت راهنمایی می‌کنند. از قرار معلوم، طبقات امپریالیستی حاکم بر جهان، بیشتر از ما ایرانیان به حافظ شیرین سخن ارادت دارند. برای اینکه می‌گوید:

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است / خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

حکایت غریب محور شماره ۱۰ یادداشت کشتگر



محور شماره ۱۰ یادداشت آقای کشتگر، حکایت غریبی است از دروغ‌گوئی و غلبه شکل بر معنی برای نمایش حق‌طلبی‌های کاذب و غلبه حق بر ظلم، به‌ویژه در نظام قضائی امریکا و ستایش از نهادهائی همچون سندیکاها و اتحادیه‌هاست که می‌توانند با زیاده‌خواهی‌های سرمایه و نابرابری‌ها که مدام باز تولید می‌شوند، مبارزه کنند. این معنی با همین خصوصیات ده‌ها سال پیش‌تر از کشتگر به‌ویژه در نوشته‌های کسانی همچون ویتفولگ آمده بود. او نوشته است که نمایندگان نیروی کار: ... در برخی کشورهای صنعتی مانند استرالیا، سوئد و انگلستان، رهبری سیاسی آسوده را در امور مربوط به اقتصاد ملی به‌دست گرفته‌اند و در بسیاری از کشورهای دیگر مانند ایالات متحده امریکا، موقعیت سیاسی‌شان به سرعت بهبود یافته است. (استبداد شرقی. ص ۴۵۸)

نادرستی و بی‌پایگی نظریات ویتفولگ و کشتگر درباره بهبودیافتگی وضع سیاسی طبقه کارگر امریکا جز محافل فوق‌ارتجاعی امپریالیسم امریکا را خشنود نمی‌کند، زیرا آنها شکست جنبش کارگری امریکا و پیروی اجتناب‌ناپذیر آن را از طبقه حاکمه کشور و سکوت‌شان درباره تجاوزکاری‌های دوچندان شده صاحبان کارتل‌ها و تراست‌ها را، بهبود موقعیت سیاسی نیروی کار امریکا می‌نامند. حال ببینیم این بهبودی کذائی و خیالی که از خاتمه جنگ‌های انفصال تا امروز ادامه دارد، حاوی چه مختصاتی است.

اندرو کارنگی، سلطان آهن و فولاد امریکا، که خود را برادر کارگانش می‌نامید، برای تضمین این برادری پیشنهاد کرده بود که دستمزد کارگران به نسبت نوسان بهای تولیدات فولاد در بازار تغییر کند، زیرا اشل متغیر، سرنوشت کارفرمایان و کارگران را به هم پیوند می‌دهد، اما در محل کار به جای برادری و هماهنگی اجتماعی فقط جنگ صنعتی و یک بردگی کار بر قرار بود و بس. اعتصابات کارگری و سرکوبگری‌های دولت و سرمایه‌داران از سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ بارها تکرار گردید و به سبب حمایت ساختار سیاسی و حقوقی و تقنینی و مدنی دولت امریکا از سرمایه‌داران و مباشران سنگدل و قساوت‌پیشه آنان به تقریب همه اعتراضات کارگری با خونریزی خاتمه می‌یافت.

این سرکوبگری‌ها و پیروزی اندرو کارنگی و مباشرانش بر کارگران اعتصابی در سال ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ و همچنین توفیقات دیگری که سایر سلاطین سرمایه در این سال‌ها کسب کرده بودند، بخش‌های بزرگی از نهضت سندیکائی را به سوی تلاشی سوق داد و در طول ۳۰ سال بعد نابودش کرد. به این ترتیب که تعداد کارگران سندیکائی تراست آهن و فولاد کارنگی که چندی بعد به مورگان فروخته شد از ۲۴ هزار نفر در سال ۱۸۹۲ به حدود ده هزار نفر در سال ۱۹۰۰ رسید و تا سال ۱۹۳۲ دیگر هیچ کارگر سندیکائی در این تراست اشتغال نداشت. (دیوزی، سرمایه‌داری امریکا. ص ۱۹۹ - ۲۱۸)

سرمایه‌داران امریکائی علاوه بر این که نیروهای مسلح دولت‌های محلی و فدرال در خدمت داشتند، خود نیز آدمکشان و گروه‌های مسلح را اجیر می‌کردند تا رهبران کارگری را بکشند و خدا می‌داند که چه تعداد از این زحمتکش‌ها مبارز بدانگونه کشته شدند که جان گارلاند عضو مبارز اتحادیه معدنچیان امریکا کشته شده بود. (پوزنر، ایالات نامتحد. ص ۲۷۵)

مخالفت با سندیکا و فعالیت‌های سندیکائی در امریکا، پس از پیروزی انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی، خصلت به‌شدت ضدسوسیالیستی پیدا کرد و با تصویب قانون جاسوسی در همان سال تشدید شد و منجر به بازداشت تعداد نامعلومی از فعالان کارگری به همین اتهام گردید. در نوامبر ۱۹۱۹ صدها کارگر مهاجر روسی‌الاصل را به اتهام تبلیغ به نفع دولت شوروی سوار کشتی کردند و به شوروی برگردانیدند و در ۲۷ دسامبر همان سال بالغ بر ده‌هزار نفر از فعالان رادیکال چپ کمونیست و غیر کمونیست را به زندان انداختند (آرنو، طبقه کارگر امریکا. ۱۷۲ - ۱۷۳).

پیامدهای بحران بزرگ امریکا در سال ۱۹۲۹، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگران صنایع گوناگون بود و حوادثی خونین به همراه داشت و تنظیم قراردادهای کار به این ترتیب بود: کارگران استخدامی به‌طور رسمی متعهد می‌شدند که عضو هیچ فدراسیون کارگری نبوده و در طول اشتغال در شرکت به عضویت هیچ فدراسیونی درنیابند. در غیر این صورت، به‌خودی‌خود از شرکت مستعفی می‌شدند. کارگران همچنین متعهد می‌شدند که از هرگونه تبلیغی به نفع فدراسیون‌های کارگری در میان کارگران شرکت خودداری نمایند (آرنو، ص ۳۶).

در ریاست جمهوری روزولت، به سبب حدت بحران‌های اجتماعی و کارگری، تغییراتی در قوانین کار و کارگری داده شد و تحولاتی به نفع کارگران صورت گرفت و کارگران حق یافتند که از طریق نمایندگان خود با کارفرمایان مذاکره کنند. به‌دستور دولت، مداخله و مزاحمت و توسل به زور در روابط کار ممنوع شد و تأسیس انجمن ملی روابط کار در دستور قرار گرفت (هویرمن، ما مردم. ص ۳۶۳ - ۳۷۹) و به این ترتیب قانون واگنر یا لایحه هیئت روابط کارگری ملی در سال ۱۹۳۵ تصویب شد (آرنو، ص ۳۸). در این قانون نکاتی مطرح شده بود که برخی از آنان به زعم اتحادیه‌های صنفی برای تشکل و سازمان‌دهی اتحادیه‌ها مفید بود (زین، تاریخ امریکا. ص ۵۲۵ - ۵۳۰).

حقیقت نیز چنین بود، زیرا علیرغم خیانت‌هایی که برخی سران اتحادیه‌های کارگری (پوزنر، ص ۲۷۸ - ۲۸۱) در طول یک قرن گذشته نسبت به همکاران و موکلان خود مرتکب شده بودند، اتحادیه همچنان یکی از بزرگترین تکیه‌گاه‌ها و امیدواری‌های میلیون‌ها کارگر بومی امریکائی و به‌ویژه کارگران مهاجر است و به قول هرینگتن در کتاب امریکای دیگر: تنها نهادی در حیات امریکاست که پروای این مردم محروم را دارد (ص ۷۱).

همین قابلیت نه چندان زیاد، از فردای جنگ دوم جهانی محرک سرمایه‌داران بزرگ و نمایندگان آنان در مجالس نمایندگان و سنای امریکا شد تا قانون واگنر را چنان جرح و تعدیل کنند که تسهیلات قانونی را برای فعالان کارگری به حد اقل برساند. از این رو قانون موسوم به تافت هارتلی را تصویب کردند (۱۹۴۷) که طبق آن رهبران سندیکاها موظف بودند که از این به بعد هر ساله سند رسمی ارائه دهند که عضو حزب کمونیست و یا طرفدار آن نیستند. در این قانون آمده بود که وفق مقررات قانون روابط کارگر و کارفرما مصوب ۱۹۴۷، متصدیان و مقامات اتحادیه‌های کارگری باید هنگام آغاز کار سوگندنامه عدم اعتقاد به کمونیسم را ارائه دهند و اگر از این عمل خودداری نمایند از حق مراجعه به هیئت ملی روابط کار محروم می‌شوند (نویمان، آزادی و قدرت و قانون. ص ۱۱۵ - ۱۱۶، آرنو، ص ۶۱ و ۱۷۳).

در سال ۱۹۵۹ قانون محدودکننده دیگری به نام قانون لاندروم گریفین به تصویب مجالس امریکا رسید که مداخلات دولت را در امور سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری افزایش می‌داد و آزادی عمل آنها را محدود می‌کرد (آرنو، ص ۶۴). اقدامات ضد کارگری و تضییقاتی بدتر از آنچه که در بالا گفته شد، در تمام دوران جنگ سرد افزایش داشته و جنبش کارگری که از قرن گذشته تحت تأثیر امپریالیسم و آموزه‌های ضد اجتماعی ساموئل گامپرز و عملیات سرکوبگرانه دولت‌های ایالتی و فدرال و تروریسم سرمایه‌داران و قوانین ضد کارگری مجالس امریکا قرار داشت، از نفس افتاد و در سال‌های ریاست جمهوری ریگان به‌کلی زمین‌گیر شد.

به قول کولین گریور و فرانک ریسمن، نویسندگان کتاب «ریگان با مردم امریکا چه می‌کند»: حقیقت مسلم این است که از کارائی جنبش کارگری در یکی دو دهه اخیر به‌شدت کاسته شده است... اوضاع بس خطیر است و متأسفانه چنین می‌نماید که سرسختی و انسجام ایدئولوژیک و برندگی سیاسی ضدانقلابی که ریگان در رأس آن است، جنبش کارگری ما را کاملاً غافلگیر کرده است (ص ۸۴). عامل دیگری که این وضع را تشدید کرده، هراس و نگرانی گروه‌های

گونگون کارگری جدید امریکا از سخت‌گیری‌های دولت و سرمایه‌داران علیه سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری است و همین امر موجب استقبال ضعیف این گروه از کارگران از تشکل و اتحادیه و سندیکا شده است.

طبق آمار رسمی: در سال ۱۹۸۰ نیروی کار ایالات متحده به ۱۰۸ میلیون نفر رسید که تنها ۲۰ میلیون نفر آنان عضو اتحادیه‌ها بودند (گریر، ص ۸۴ - ۸۵). در نتیجه چنین اوضاعی، تعداد اعتصاب‌ها در دوران ریگان، به پائین‌ترین رقم در چهل سال پیش از دوران ریگان رسیده بود (همان، ص ۸۷ - ۸۸). اتحادیه‌های امریکائی از حق نظارت بر صندوق‌های بازنشستگی خود و حق مذاکره درباره تعیین میزان دستمزد و کسوفزود آن محروم‌اند و برای حمایت از کارگران بیکار و یا اعتصابی هیچ اهرمی در دست ندارند (همان، ص ۹۵ - ۹۶).

تصویری که از واقعیت امریکا ارائه شده به عینه شبیه همان اوضاعی است که در قاره اروپا دیده می‌شود. یکی از دستاوردهای بزرگ نئولیبرالیسم اروپائی برای امپریالیسم - درست همانند امریکا - برانداختن قدرت و نفوذ و کارائی اتحادیه‌ها و سندیکاهاست. این روندها را علی کشتگر ندیده است، اما همچون رمالان اسطرلاب به‌دست از توانائی‌های مفقودی می‌گوید که گویا نهادهای کارگری امریکا از آن برخوردارند. اشیائی را که نمی‌توان با چشم عقل دید، شاید بتوان با رمالی‌ها مشاهده کرد و این همان کاری است که علی کشتگر انجامش می‌دهد.

پلیدترین عبارت علی کشتگر

یکی از پلیدترین وجوه در عبارات آقای کشتگر، تعیین چین به مثابه خطرناکترین قدرت امپریالیستی جهان کنونی است. در عبارت‌پردازی‌های او، هیچیک از معیارهای تعیین کیفیت اجتماعی که این آقا درباره انواع امپریالیسم و امپریالیست‌ها به کار برده، دیده نمی‌شود و فقط با الفاظ کلی نظیر استفاده این دولت توتالیتر از همه ظرفیت‌های اقتصادی سیاسی خود در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین بسنده کرده است.

برجسته‌ترین نشانه امپریالیسم در یادداشت علی کشتگر، انواع تسلط‌طلبی‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی مشخصات امپریالیسم محسوب شده‌اند، اما در مورد چین که آن را دومین قدرت امپریالیستی جهان کنونی نامیده است، جز ممیزات سیاسی و اقتصادی، تهمت دیگری ندارد که بر چین وارد کند. در تمام هفتاد و دوسالی که از حیات جمهوری خلق چین می‌گذرد، تنها دو عملیات نظامی علیه همسایگانش ویتنام و هند انجام داده که هیچ دستاوردی برایش نداشته است، اما هیچ کشور و دولت امپریالیستی دیگر نیست که در کارنامه‌اش جنگ‌های پیروزمند و اساسی نداشته باشد. حتی آن دو کشور بیرون آمده از دریا یعنی هلند و بلژیک نیز چنین فتوحات مؤثر و خیره کننده‌ای داشته‌اند و میلیون‌ها انسان در برخی ممالک بزرگ، بیش از ۲۰۰ - ۳۰۰ سال، اتباع نیم‌برده آنها بودند.

هیچ کشوری مطلقاً یافت نمی‌شود که امپریالیسم آن آلوده پیروزی‌های نظامی علیه مردمان مظلوم و ناتوان کشورهای عقب‌مانده نبوده باشد و در این میان امپریالیسم امریکا بیشترین تجاوز به کشورهای دیگر را در کارنامه خود دارد. این کشور در طول ۲۵۰ سال که از استقلال آن می‌گذرد، بیش از ۳۰۰ جنگ با کشورهای دیگر داشته که خود آغازگر آنها بوده است و این جدا از صدها کودتائی است که عمال و ایادی او در امریکای لاتین و آسیا و آفریقا و حتی اروپا مرتکب شده‌اند.

بنابراین، ممیزه همیشگی هر امپریالیسم فعالی، تجاوزکاری نظامی و سامان‌دهی تجاوزات و تعدیات سیاسی و اقتصادی بر پایه پیروزی‌های نظامی است. این ممیزه در تاریخ جمهوری خلق چین به کلی مفقود است، اما کشتگر بی‌کمترین نیازی به اسناد و ادله، همان کیفیتی را به چین می‌دهد که ممیزه بنیادین دولت‌های خوانسالار اوست.

بدین ترتیب، نه فقط معنی امپریالیسم تغییر می‌کند بلکه امپریالیست‌های دیگر به دوستان مردم جهان مبدل می‌شوند و کار دعوت از مردم جهان برای موافقت با امریکا و نوچه‌هایش علیه دولت‌های چین و روسیه و علیه دولت‌های کوبا،

نیکارگوا، ایران، ونزوئلا، جمهوری دموکراتیک خلق کره، جمهوری سوسیالیستی ویتنام و هر دولت دیگری که از نظر امریکا ناپسند می‌آید، به یک ضرورت تئوریک قابل قبول تعبیر می‌کند.

کشفیات کشتگر از گونه خودنمایی‌های بازیگران تئاتر است که برای تأثیرگذاری بر حضار به آخرین ترفندهای بازیگری متوسل می‌شوند. پس شورمندان دستانش را از هم می‌گشاید و طوطی‌وار آنچه را که آموزگار و کارگردانش بدو آموخته بود، تکرار می‌کند.

آنچه را که او در پایان نوشته خود بیان کرده، ادای طوطی‌وار آموزه‌هایی است که وزارت‌خانه‌های امور خارجه و دفاع امریکا و کمک آموزگاران ناتو و اتحادیه اروپایی بر منقارش نهاده بودند.

آنچه را که او به میلیون‌ها میلیون انسان آزاده جهان کنونی نسبت داده – همدستان خودکامان و مزدوران نظام‌های خودکامه – انعکاس همان وقاحتی است که در باطن امپریالیسم و در شیوه زندگی همدستان و همفکران و هوادارانش موج می‌زند.

همان وقاحتی که چریک‌های مبارز را آدمکش و تروریست و گانگستر مافیائی می‌نامد و داوطلبان فداکار مبارزه علیه جنایتکاران نژادپرست و آدمکشان عضو سازمان‌های «سیا» و «ام‌ای سیکس» و «موساد» را مزدوران روسیه می‌خواند.

این همان وقاحتی است که روال واقعی اقتصاد امپریالیستی را از عمق شرارت و تباهی ویرانگری که ساخته خود اوست، بیرون می‌گذارد و آن را روابط عادلانه متقابل می‌نامد.

همان وقاحتی است که چشم بر روی همه شرارت‌ها و آتش‌افروزی‌ها و گستره بی‌پایان فقر و فحشا و فلاکت در جهان کنونی می‌بندد و آتشی را که حیات کل بشریت را تهدید می‌کند، به صورت حرارتی معتدل و موافق طبیعت بشری می‌نمایاند.

بله، علی کشتگر و همخوانانش از آزادی همان تصور و تلقی دارند که برده‌داران آتن. به خطابه پریکلس، این محبوب‌ترین نماینده دموکراسی آتن در برابر مردم شهر به هنگام تدفین کشته‌شدگان جنگ با اسپارت نگاه کنید (توسیدید، تاریخ جنگ پلوپونزی، ص ۱۱۳ – ۱۱۹) تا ببینید، کلمات و عبارات ناظر بر دموکراسی محدود و متعلق به برده‌داران آن دولت‌شهر، هنگامی که به‌دور از معنی و محتوای مورد نظر گوینده، به دور از زمانه و جدا از نظام عمومی حاکم بر جامعه ادا می‌شود، هیچ تفاوتی با کلمات و عبارات ناظر بر وسیع‌ترین شکل دموکراسی ندارد و همین ترفند است که دشمنان سوسیالیسم را از عالی‌مقام‌ترین‌شان نظیر پوپر گرفته تا ناچیزترین‌شان نظیر برخی ایرانیان تارک اولی را در محیط مبتلا به سودجویی و منفعت‌طلبی شخصی، به ظاهر حقیقت نزدیک‌تر نشان می‌دهد، حال آنکه بسیار دورتر از باطن حقیقت تمشیت می‌کنند.

خادمان اربابان، به تحریک منافع همانان، در برابر انتخاب میان وضع موجود که حاوی برخی عناصر مفید است و یا تغییر این وضع و تبدیلیش به وضعی دیگر که اغلب عناصر آن مفید باشند، اولی را بر می‌گزینند. زیرا که هرچه تعداد صاحبان حق کمتر، سود آن وضع برای صاحبان و برخی خادمان‌شان به‌ویژه پوپر – و نه امثال کشتگر – بیشتر.

اگر دموکراسی آتن، پریکلس را با خود دارد، دموکراسی امپریالیستی جورج کنان را امابه همان اندازه که پریکلس در اوج شرف و شرافت قرار دارد، جورج کنان در عمق رذالت و پستی می‌گذراند. چرا که پریکلس و امثال او فرزندان موقعیتی هستند که هر چند در آن حقوق نوع بشر منحصر به گروه‌های معینی از آدمیان است، اما شمول آن به حکم تاریخ، بیشتر و بیشتر می‌شود و پریکلس‌ها نیز به همین ترتیب در جهت ارتقای شمول حقوق بشری و تحقق همان میزان از شمول قرار دارند. در روزگار ما که حدود پیشرفت‌ها و ترقیات عقلی و علمی و فنی از همه دامنه‌ها در گذشته

است، حکم تاریخ به گونه دیگری است. در این روزگار، شمول انسانی نیز همانند ترقیبات علمی و فنی دامنه‌های قابل تصور را پشت سر نهاده است، اما تحقق آنها همچنان بطئی و گاه متوقف است. مآخذ این تأنی و کندی در حرکت، منافع بی‌حساب عده‌ای اندک از مردمان این جهان است و همه دشمنان سوسیالیسم از بالا تا پست می‌کوشند تا منافع این دسته کوچک از آدمیان محفوظ بماند و تعرضی به آن نشود.

جورج کنان‌ها در زمره همین نیروهای بازدارنده و جلوگیری از تحقق سعادت بشری قرار دارند و به خودی خود در جهت خلاف تاریخ. تنها تفاوتی که میان جورج کنان و علی کشتگر وجود دارد این است که جورج کنان آن پهلوانی است که بر روی طناب معلق در هوا، با رعایت انواع احتیاط‌ها، راه می‌رود و کشتگر آن پهلوان دروغین است که روی زمین، ادای جورج کنان را تقلید می‌کند. اگر جورج کنان پهلوان است، علی کشتگر، یالانچی پهلوان این میدان است.

دانش و امید، شماره ۱۲، تیر ۱۴۰۱